

## مروری تاریخی بر روند شکل‌گیری نظریه‌های اقتصاد کلان

دکتر عباس شاکری\*

تاریخ ارسال: ۱۳۸۳/۶/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۴/۱/۲۸

### چکیده

در این مقاله سعی شده است چگونگی شکل‌گیری نظریات اقتصاد کلان و سیر تحول و تطور مکاتب کلان اقتصادی، جایگاه تاریخی، فروض و محیط نظریه‌پردازی نظریات کلان مرور و تبیین شود، لذا ابتدا شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی پیدایش اقتصاد کلان و علت تأخیر آن از اقتصاد خرد بررسی می‌شود. سپس، «انقلاب کینزی» و تدوین چارچوبهای توابع کلان به بحث گذارده خواهد شد. پس از آن، الگوی ساده کینزی را با فروض و شرایط آن معرفی کرده و خاطرنشان می‌کنیم که این الگو مختص دهه ۱۹۳۰ در شرایط وجود ظرفیتهای بیکار فراوان است. پس از آن، الگوی «هیکس- هانتسون» و شرایط و فروض مربوط به آن را بررسی می‌کنیم. سپس، به دوره رواج تحلیلهای عدم تعادل کلان اشاره می‌شود و پس از آن، به دیدگاههای «فریدمن» در شرایط اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ و شرایط و فروض نظریه‌پردازی وی پرداخته خواهد شد. سپس، «نظریه انتظارات عقلایی» و شرایط و فروض مربوط به آن مورد بحث قرار گرفته و به دنبال آن، فروض محوری نظریه‌های کلاسیکهای جدید، چرخه‌های تجاری حقیقی و کینزیهای جدید مطرح خواهد شد. در پایان نیز، نظریه‌های گروه اقتصاددانان بعد کینزی مرور می‌شود. از رهگذر این بررسی، ایده‌ها، مکاتب و الگوهای متفاوت با فروض و شرایط متفاوت مورد بحث قرار گرفته و مجموعه‌ای از روابط علی و معلولی مربوط به شرایط متفاوت در چارچوب نظریات کلان مرور می‌شود. هدف از تدوین این مقاله، مطالعه آن برای دانشجویان در درک بهتر موضوعات کلان و اساساً جایگاه و ماهیت اقتصاد کلان است.

**واژگان کلیدی:** اقتصاد کلان کینزی، اقتصاد کلان بعد کینزی، اقتصاد کلان کینزیهای جدید، اقتصاد کلان نئوکینزی، مکتب کلاسیک جدید، مکتب پول‌گرایی.

\* استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی.

## مقدمه

به نظر می‌رسد تولید دانش در علوم تجربی دقیق، جلو بردن مرز یافته‌های علمی و گسترش آن است، اما در علوم انسانی و اجتماعی تجربی به خاطر تغییرپذیری شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و همچنین، به واسطهٔ مبتنی بودن نظریات علمی بر فرض و شرایط متعدد و تغییرپذیر، تولید دانش در این حوزه در کشورهای مثل ایران، باید طی مراحل انجام شود. اولین مرحله آن، استفادهٔ دقیق و کامل از محصولات علمی انباشت شدهٔ کشورهای پیشرفته است. برای استفادهٔ عینی و عملی از این نظریات، باید آنها را در شرایط تاریخی خود و با فرض و شرایط خاص خود مطالعه کرد. به این نکته مهم باید توجه داشت که مجموعهٔ دانش اقتصاد یک کلیت ذهنی نیست که مکاتب، سلیقه‌ای آن را تفسیر و تعبیر کنند، بلکه دانش اقتصاد همین مکاتب است و ظهور مکاتب مختلف فکری در حوزهٔ کلان اقتصادی نشانهٔ تحول و تطور در نظریات اقتصادی، به دنبال تغییر شرایط محیطی و تاریخی است. به نظر می‌رسد گام دوم در تولید دانش اقتصاد استفاده از شواهد تجربی اقتصاد ایران در کنار ارائهٔ نظریات اقتصادی است. مرحلهٔ متکامل‌تر آن، مرحلهٔ ارائهٔ نظریات مناسب با شرایط محیطی و تاریخی و شواهد تجربی در اقتصاد ایران است. اما در همهٔ مراحل استفاده از نظریه‌های موجود در کشورهای پیشرفته باید مورد تأکید قرار گیرد. در این مقاله، ما به عنوان گامی بسیار کوچک و مقدماتی ابتدا، چشم‌اندازی از موضوعات و محورهای بحث کلان را ارائه داده و سعی می‌کنیم با رعایت تقدم و تأخر تاریخی، نظریات و مکاتب کلان اقتصادی را مرور کنیم.

## ۱. علت تأخیر اقتصاد کلان

همان‌طور که می‌دانیم، دانش اقتصاد کلان با یک روش شناسی خاص و به صورت نوعی ابداع در دههٔ ۱۹۳۰ از سوی «جان مینیارد کینز»<sup>۱</sup> پایه‌گذاری و طرح شد، اما قلمرو اقتصاد خرد از سال ۱۷۵۰ با نظریات آدام اسمیت<sup>۲</sup> پایه‌گذاری شد و تا امروز در حال گسترش و تکامل است.<sup>۳</sup> سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا این همه تفاوت زمانی میان این دو قلمرو مهم اقتصاد وجود دارد. در این بخش سعی می‌کنیم به این سؤال پاسخ دهیم.

ابتدا، در چارچوب نظریهٔ اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، به دلیل وجود فضای رقابتی در اقتصاد، تعادل خرد اقتصادی به تعادل کلان منجر می‌شد و بین بازارکار و محصول سازگاری تعادلی وجود

1. J.M. Keynes (1930).

2. A. Smith (1750).

۳. کینز در کتاب نظریهٔ عمومی خود آنچه که امروزه در علم اقتصاد به مکتب نئوکلاسیک معروف است و قبل از وی، در زمینهٔ اقتصاد کلان قائل به نظریه‌هایی بوده‌اند (همانند پیگو و ولرنر)، مکتب کلاسیک نامیده است. آنچه مسلم است، این است که تا سال ۱۹۳۰ نظریه‌های اقتصاد کلان جدای از نظریه‌های خرد کلاسیکی نبوده و بعد از کتاب نظریهٔ عمومی کینز بود که مکاتب اقتصادی کلان به وجود آمدند.

داشت. آدام اسمیت معتقد بود که عوامل اقتصادی در حوزه تصمیمات خرد و در قلمرو تولید و مصرف با حداکثر کردن توابع هدف معین به انتخاب بهینه و تعادلی دست می‌یابند. بنابراین، دستیابی به تعادل در سطح خرد با هیچ مانعی روبه‌رو نیست. این تعادل خرد به طور خودکار به تعادل کلان منجر می‌شود. زیرا در اقتصاد، هر مقدار کالا عرضه شود تقاضا برایش ایجاد خواهد شد. بنابراین، عرضه معادل خود درآمد عوامل تولید ایجاد می‌کند و محصول کل به نسبت مشارکت عوامل مختلف تولید در تولید آن بین آن عوامل توزیع می‌شود. عوامل تولید هم درآمد خود را یا پس‌انداز می‌کنند یا مصرف و پس‌انداز آنها هم تماماً صرف سرمایه‌گذاری و تقاضای کالاهای سرمایه‌ای می‌شود. بنابراین، معادل کل عرضه تقاضا ایجاد می‌شود. در این چارچوب تحلیلی، پول تنها نقش واحد شمارش و واسطه مبادله را انجام می‌دهد و کنز پول و انباشت طولانی‌مدت مازادهای اقتصادی به عنوان علل بروز عدم تعادل موضوعیت ندارد. در اینجا، فروض ضمنی مبنایی الگوی کلاسیک این است که اطلاعات، سریع و رایگان مبادله و منتشر می‌شود و عدم تقارن اطلاعاتی وجود ندارد. ناطمینانی در اقتصاد کم است، قیمت‌ها به خوبی علامت می‌دهند و موجب تخصیص بهینه منابع می‌شوند و تعقیب نفع شخصی انسان عقلایی در محیط رقابتی به خودی خود موجب افزایش ثروت می‌شود. واقعیت‌های تجربی مربوط به کشورهای پیشرفته غربی در قرن هیجدهم و سه ربع اول قرن نوزدهم هم تا حد زیادی این دیدگاه را تأیید می‌کند. با وجودی که پیشرفت فنی، ابداع و نوآوری حالت مستمر، درونزا و خودافزا به خود گرفته بود و به‌طور پیوسته موجب کاهش هزینه‌های تولید و کاهش قیمت‌ها می‌شد و مازاد مصرف‌کننده را در سطح کل اقتصاد افزایش می‌داد، اما دستمزد کارگران بر مبنای مقدار حداقل معیشت تثبیت شده بود و کارگران به عنوان بزرگترین بخش نیروی انسانی اقتصاد، تقریباً وضعیت ثابتی داشتند. در اینجا مازاد کل مصرف‌کنندگان<sup>۱</sup> بیشتر به مصرف‌کنندگان کالاهای سرمایه‌ای (که بنگاه‌ها و سرمایه‌داران هستند)، تعلق داشت تا کارگران و توده‌های مردم. در این دوره تاریخی تأکید تولید، بیشتر به تشکیل سرمایه‌های فیزیکی و انسانی و زیرساخت‌های اقتصادی معطوف بود تا تولید انبوه کالاهای مصرفی. لذا، عمده متقاضیان کالاهای متقاضیان کالاهای سرمایه‌ای بودند که با افزایش مازاد مصرف‌کننده (در سطح کلان) به دلیل افت هزینه و قیمت، سود بیشتر به دست آورده و صرف تقاضای کالاهای سرمایه‌ای بیشتر می‌کردند. در اینجا مهم نبود که کارگران به عنوان مصرف‌کننده کالاهای مصرفی قدرت خرید بالایی ندارند. زیرا، آن بخش تولید که نیاز به تقاضای بالا داشت کالاهای سرمایه‌ای بود و متقاضیان کالاهای سرمایه‌ای هم از قبل افزایش سود قدرت خرید بالایی داشتند. بنابراین، دستمزدهای حداقل معیشت با نیاز به تقاضای زیاد در بخش کالاهای سرمایه‌ای ناسازگاری نداشت و بین دو بازار محصول و کار هماهنگی وجود داشت. لذا،

### 1. Total Consumer Surplus.

منظور از مازاد کل مصرف‌کننده، آن قسمت از سطح زیرمنحنی تقاضای کل است که بالای خط قیمت قرار دارد. باید توجه داشت که تقاضای کل شامل تقاضای همه کالاها اعم از مصرفی، سرمایه‌ای و عمومی است. در مراحل اولیه توسعه در کشورهای پیشرفته، وزن کالاهای سرمایه‌ای از تقاضای کل بالاتر و قابل توجه بوده است.

تعدلهای خُرد به تعادل کلان منجر می‌شد؛ گویی دست نامرئی از طریق سازوکارهای قیمتی در محیط رقابتی تعادل کلان را تأمین می‌کرد. بنابراین، نیازی به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در سطح کلان وجود نداشت و لذا، تحلیل کلان اقتصادی ضرورتی نداشت. اما وقتی در فرایند رشد و توسعه کشورهای پیشرفته، سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی انجام شد و سرمایه‌های فیزیکی و انسانی و اجتماعی انبوه و فراوان تشکیل شد، فاز تولید متوجه کالاهای مصرفی شد و تولید انبوه به این قلمرو چرخش کرد. در این مرحله، عرضه کالاهای مصرفی گسترش می‌یابد و ماهیت این کالاها به گونه‌ای است که توده‌های مردم و کارگران تقاضا کننده عمده آنها هستند.

در اینجا، اولین ناسازگاری بین بازار کار و محصول (عدم تناسب دستمزدها و قدرت خرید با عرضه کالاها در بازار محصول) ظاهر شد. تأمین تعادل کلان مستلزم این است که تقاضای کل اقتصاد از ناحیه افزایش تقاضای کارگران افزایش یابد. اما در روش تولید انبوه، انبوهی از کالاهای مصرفی تولید می‌شود که متقاضیان آنها قدرت خرید بالایی ندارند و دستمزدهای آن در سطح حداقل معیشت یا کمی بیشتر محدود شده‌است. در اینجا، برای اولین بار در نظام سرمایه‌داری مشکل کمبود تقاضا مطرح می‌شود و عرضه از تقاضا فزونی می‌یابد. طبیعی است در چنین وضعیتی دیگر تعادل خُرد به تعادل کلان منجر نمی‌شود، و دست نامرئی کارایی خود را از دست می‌دهد، و بین قیمت بازار کار (دستمزدها) و عرضه بازار محصول (عرضه کالاهای مصرفی)، نوعی ناسازگاری مشاهده می‌شود.

گفته می‌شود در نیمه قرن نوزدهم کارل مارکس<sup>۱</sup> به عنوان اقتصاددان کلاسیک نسل سوم، پیدایش چنین ناسازگاری را پیش‌بینی کرد. وی این ناسازگاری را با عنوان بحران عدم تناسب مطرح می‌کرد. دل‌نگرانی نسبت به احتمال بروز چنین مشکلی در نوشته‌های جان استوارت میل<sup>۲</sup> که معاصر مارکس بود هم به خوبی برداشت می‌شود. در هر صورت، در چنین شرایطی دیگر تعادل کلان به‌طور خودکار تأمین نمی‌شود و نیاز به تحلیل‌های کلان اقتصادی موضوعیت پیدا می‌کند. این ناسازگاری بین بازار محصول و کار و این عدم تعادل عرضه و تقاضا به عنوان مشکل جدی نظام سرمایه‌داری تا اوایل قرن بیستم تداوم می‌یابد و بعضی معتقدند، بحران بزرگ ۱۹۲۹ در کشورهای پیشرفته صنعتی نشانه و انعکاس این روند ناسازگاری و عدم تعادل بوده است.

## ۲. کینز و اقتصاد کلان

کینز در دهه ۱۹۳۰ با تحلیلی درست از اوضاع اقتصادی کشورهای پیشرفته و شناخت ریشه‌های تاریخی و علمی عدم تعادلهای پیدا شده در اقتصاد، پیشنهاد می‌کند که دولت باید در مقیاس کلان اقتصادی از طریق اعمال سیاستهای طرف تقاضا اقتصاد را اداره و نظارت کند. لذا اقتصاد کلان، عنوان

1. K. Marx.

2. J.S. Mill.

مدیریت طرف تقاضا به خود گرفت. زیرا، تنظیم و تثبیت اقتصاد و رفع عدم تعادلها باید از ناحیه تقاضا و افزایش آن اجرا و اعمال می‌شد. به نظر می‌رسد آسیب‌شناسی مربوط به بروز عدم تعادل و ناسازگاری بین بازار کار و محصول ابتدا، از سوی مارکس و تا حدی استوارت میل انجام شد و کینز هم در شناخت و تحلیل صحیح نظام اقتصادی کشورهای پیشرفته تا حدودی مرهون مارکس و میل است. اما مارکس در جای دیگر و در تحلیل‌های با چارچوب ایدئولوژیک و آرمان‌گرایی افراطی بحران عدم تناسب را مشکل ذاتی و لاینحل نظام سرمایه‌داری تلقی کرد و چاره‌ای برای رفع آن منظور نمی‌کرد و مارکسیستها به غلط و با افراط تمام این مشکل را نشان نابودی اقتصاد سرمایه‌داری در آینده می‌دانستند. لیکن، کینز با نگاهی واقع‌بینانه‌تر، با ارائه تحلیلی نسبتاً واقع‌نما از نظام سرمایه‌داری خواهان دخالت دولت و اصلاح نظام مذکور از ناحیه تنظیم تقاضا شد، و اقتصاد سرمایه‌داری را در مسیر صحیح خودش قرار داد. نکته‌ای که در اینجا باید تذکر داده شود این است که هیچ نوع تضاد و تناقضی بین چارچوب تحلیلی جدید و چارچوب تحلیلی کلاسیکها و نئوکلاسیکها در سده‌های هیجده و نوزده وجود ندارد و هر کدام در شرایط تاریخی و اجتماعی و اقتصادی خاص خود موضوعیت داشته و در موقعیت خود صحیح است.

کینز به عنوان مصلح نظام سرمایه‌داری در قرن بیستم، به خوبی تشخیص می‌دهد که توابع ذهنی عوامل فردی اقتصادی در شرایط خاص موجود، دیگر تعادل کلان به دست نمی‌دهند. ولی در توابع اقتصادی به جای مقادیر ذهنی<sup>۱</sup>، مقادیر تحقق یافته<sup>۲</sup> را جایگزین می‌کند. مثلاً با معرفی تابع کلان مصرف، مصرف را تابعی از درآمد واقعیت یافته<sup>۳</sup> یا درآمد تحقق یافته<sup>۴</sup> معرفی می‌کند. زیرا، وجود عدم تعادل‌های گسترده در بازار کار و محصول درآمد ذهنی را بی‌مفهوم می‌سازد. وی، با طرح رجحان نقدینگی که جیمز توبین<sup>۵</sup> آن را مطرح کرده بود و دادن نقش ذخیره ارزش به پول در کنار نقش واحد شمارش و واسطه مبادله بخشی از عدم تعادل‌های به وجود آمده را به کنز پول و نگهداری آن به منظور ذخیره ارزش و یا اهداف سوداگرانه منتسب می‌کند. ایده روح شرور حیوانی را برای دلسردی و یأس سرمایه‌گذاران به دلیل نبود چشم اندازه‌های بازاری مناسب مطرح می‌کند و ایده کارایی نهایی سرمایه‌گذاری را به عنوان مفهومی فنی، روان‌شناسانه و بازاری معرفی می‌کند. کمبود تقاضای مؤثر را یک واقعیت و مشکل محوری و مبنایی در شرایط دهه ۱۹۳۰ معرفی می‌کند. جانشینی بین پول و کالا را بسیار پایین ارزیابی می‌کند و با طرح واژه‌های محوری کمبود تقاضای مؤثر، رجحان نقدینگی، کارایی نهایی سرمایه‌گذاری، بیکاری غیرارادی در حوزه تحلیل، آسیب‌شناسی و ارائه راهکار، انقلاب می‌کند. در چارچوب انقلاب جدید وی، نظریه سرمایه‌گذاری پس‌انداز دیگر نظریه تعیین نرخ بهره نیست؛ بلکه، نظریه تعیین درآمد ملی است و سرمایه‌گذاران و پس‌اندازکنندگان گروه‌های واحد با هدف مشترک

1. Notional Values.
2. Actual Values.
3. Actual Income.
4. Realized Income.
5. J. Tobin.

نیستند. از دید وی، نرخ بهره به عنوان قیمت خدمات پول در بازار پول تعیین می‌شود، و به دلیل بروز عدم اطمینان در اقتصاد و بازارهای مالی، پول در کنار دو وظیفه دیگر، به عنوان ذخیره ارزش هم ایفای نقش می‌کند. کینز به دلیل این نقش سوداگری پول، پول را به مثابه کالا ارزیابی کرده و برای آن بازار معرفی می‌کند. از دید وی، حالا دیگر در شرایط جدید که عدم تعادل‌های زیادی در اقتصاد پدیدار شده است، باید دولت شبرگرد<sup>۱</sup> کلاسیکی به دولت رفاه مداخله‌گر تبدیل شود، سیاست‌های کسری بودجه باید جایگزین سیاست‌های توازن بودجه شود. بهبود درآمد کارگران، بیمه بیکاری، سیاست‌های تأمین اجتماعی، پرداخت‌های انتقالی باید به عنوان ابزاری در جهت بالا بردن قدرت خرید مردم و جامعه مورد توجه قرار گیرد. از دید وی، اگر در رابطه  $\pi = P.Q - W.L$  به عنوان تابع سود بنگاه<sup>۲</sup>، گفته می‌شود که برای رفع بیکاری خوب است که  $W$  کاهش یابد تا تقاضای کار افزایش یابد، وی خاطر نشان می‌کند که در چارچوب شرایط کلاسیکی چنین ادعایی صحیح است. اما در عدم تعادل ریشه‌دار موجود، مقدار تولید  $Q$  تابعی است از فروش و تقاضا و خود فروش و تقاضا بستگی به قدرت خرید مردم و دستمزد آنها دارد. وی تابع مذکور را به شکل  $\pi = P.Q(W) - W.L$  بازنویسی می‌کند و اظهار می‌دارد که اگر  $W$  کاهش یابد، ممکن است جمله اول در تابع سود بیشتر کاهش یابد تا جمله دوم، و این خود موجب کاهش بیشتر سود شود. زیرا کاهش دستمزد، قدرت خرید جامعه را کاهش داده و موجب کاهش مقدار فروش می‌شود. اینکه در مورد معرفی ایده کینزی در مقابل ایده‌های نئوکلاسیکی گفته می‌شود که در ایده کینزی دستمزدها انعطاف ناپذیر فرض می‌شود، اما در ایده نئوکلاسیکی انعطاف‌پذیر، روش صحیح معرفی ایده کینزی نیست. اساس انقلاب کینزی این است که وی، با شناسایی قوت و قدرت طرف عرضه و ضعف قدرت خرید کارگران و مردم مطرح می‌کند که برای افزایش تقاضا و رفع مازاد عرضه نباید دستمزدها را کاهش داد، بلکه باید قدرت خرید مردم را افزایش داد، و این نه به عنوان یک تحلیل و تأکید دستوری بلکه به عنوان راهکار مبتنی بر کالبد شکافی و تحلیل علمی<sup>۳</sup>. اصولاً انعطاف‌پذیر بودن یا نبودن قیمت‌ها و دستمزدها واقعیت‌های اقتصادی در جوامع مختلف و در شرایط متفاوت هستند و ماهیت نظریه‌ای ندارند و نباید محور تشخیص نظریه کینزی را دستمزدهای انعطاف ناپذیر تلقی کرد. البته،

### 1. Night Watch State.

۲. مقدار سود،  $P$  قیمت فروش محصول،  $Q$  مقدار فروش،  $W$  مقدار دستمزد و  $L$  تعداد نیروی کار استخدام شده از سوی بنگاه است.

۳. به نظر می‌رسد بخش‌های رفاهی کینزی ماهیت دستوری (Normative) محض نداشته؛ بلکه بیشتر جنبه‌های آن ماهیت اقتصاد سیاسی و اقتصاد محض اثباتی (Positive) دارد. البته، از آنجا که جنبه‌های دستوری و اثباتی قضایا از هم قابل تفکیک نیستند، نمی‌توان این دو جنبه از نظریه کینز را به طور مشخص از هم تفکیک کرد. نکته قابل ذکر این است که این روش تحلیلی و این ایده‌های محوری کینز در دهه ۱۹۷۰ که مشکل کمبود تقاضا منتفی می‌شود، اهمیت خود را از دست می‌دهد.

کندی تغییرات دستمزدها و قیمت‌ها در شرایط رکود و عدم تعادل یک نتیجه مورد انتظار است (براون ۱۹۸۸).

### ۳. سنخیت مباحث خرد و کلان

اساساً نوشتن و ارائه روابط کلان از سوی کینز مطلب کاملاً جدیدی بود. ارائه اتحاد معروف  $GNP$  به عنوان یک رابطه کلان اقتصادی نوعی بی‌اعتنایی و یا کنار گذاشتن روابط منطقی مربوط به رفتار عوامل اقتصادی در حوزه اقتصاد خرد بود؛ چون در چارچوب کلاسیکی مقدار محصول کل را مقدار عرضه کل تعیین می‌کرد (زیرا، مشکل کمبود تقاضا وجود نداشت) و محصول کل از جمع زدن افقی منحنیهای عرضه فردی بنگاه‌ها به دست می‌آید و این منحنی هم از بهینه‌یابی بنگاه‌ها بر اساس فراوانی و قیمت منابع و نهاده‌ها و قیمت محصولات استخراج می‌شود. به طور کلی در چارچوب اقتصاد کلاسیکی، سطح محصول کل به وسیله منابع، نهاده‌ها، بهره‌وری و خست تعیین می‌شود که این خود با روابط خرد اقتصادی و جمع زدن آنها به دست می‌آید. اما کینز، با طرح رابطه  $Y=C+I+G+X-M$  به نوعی روش مبتنی بر خرد کلاسیکی را کنار گذاشت و استدلال کرد که به خاطر وجود بیکاری و رکود و خارج شدن از منحنی عرضه کل (به عنوان مرز قابلیت‌ها و استعدادهای تولیدی اقتصاد)، مقدار  $Y$  را مقدار تقاضا تعیین می‌کند. بنابراین، مقدار تولید تحقق یافته تابعی است از تقاضای کل و تغییرات اجزای آن. لذا در چنین شرایط تاریخی، ارائه چنین رابطه‌ای یک ابداع و ابتکار است. معرفی چنین روشی برای محاسبه تولید ناخالص ملی با روش مدل سازی کلاسیکی و روابط خرد هیچ‌گونه تضادی ندارد. زیرا وقتی ما به خاطر قدرت بالای عرضه اقتصاد و نبود تقاضا از منحنیهای عرضه خود جدا افتاده‌ایم، روشهای مبتنی بر تقاضا برای تعیین درآمد ملی یک گزینه کاملاً منطقی و ضروری است.

### ۴. معرفی الگوهای کلان اقتصادی

در اینجا، الگوهای کلان اقتصادی را معرفی می‌کنیم. بهتر است الگوهای کلان را در چارچوب الگوهای سنتی و الگوهای جدید معرفی کنیم.

#### ۴-۱. الگوهای سنتی کلان

منظور از الگوهای سنتی الگوهای کلانی است که با چارچوب فکری و فروض نظریات نئوکلاسیکی تفاوت قابل ملاحظه دارد. این تفاوتها بیشتر به مبتنی بودن تحلیلها بر صرف تقاضا و برونزا بودن قیمت‌ها در مدل‌های سنتی و طرح توأمان عرضه و تقاضا در تحلیلها و قیمت‌های درونزا در مدل‌های جدید مربوط می‌شود.

## ۴-۱-۱. الگوی ساده کینزی

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، این الگو که به الگوی درآمد مخارج یا الگوی خط ۴۵ شهرت دارد، بر اساس شرایط رکود عمیق دهه ۱۹۳۰ طراحی شد. فرض این الگو عبارتند از:

۱. روش تولید و عرضه روش تولید انبوه است.

یعنی به دلیل پیشرفتهای مستمر فنی و نوآوری و شکل‌گیری سرمایه‌ای فراوان فیزیکی، اجتماعی و انسانی توان تولیدی جامعه بسیار قوی است و عرضه با هیچ مشکلی روبه‌رو نیست.

۲. کمبود تقاضای مؤثر

مشکل اساسی و محوری اقتصاد کمبود تقاضا و نبود چشم‌انداز امید بخش بازار است؛ به طوری که حدود ۴۰ درصد از ظرفیتهای اقتصاد در این دهه بیکار است.

۳. سرمایه‌گذاران دچار نوعی بدبینی نسبت به آینده هستند. گویی نوعی روح شرور حیوانی در آنها حلول کرده که آنها را از تصمیم سرمایه‌گذاری در شرایط نامطمئن بازمی‌دارد و تأثیرپذیری سرمایه‌گذاری از نرخ بهره بسیار ضعیف شده است، به طوری که در این الگو سرمایه‌گذاری برونزا لحاظ می‌شود ( $I = \bar{I}$ ). در این چارچوب فکری از آنجا که تحقق سرمایه‌گذاری مبتنی بر وجود تقاضای محصول است، بر اساس ایده کارایی نهایی سرمایه‌گذاری کینز، سرمایه‌گذاری تابعی بی‌ثبات ارزیابی می‌شود.

۴. جاننشینی بین پول و کالا بسیار ضعیف است و به دلیل رواج پدیده رجحان نقدینگی، پول به عنوان وسیله‌ای برای ذخیره ارزش عمل می‌کند.<sup>۱</sup>

۵. انتظارات قیمتی بی‌کشش و بسیار پایین است. به این معنی که تغییر متغیرها خصوصاً قیمت‌های جاری انتظارات تورمی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهند.

۶. به دلیل وجود محدودیتهای ناشی از عدم تعادل بازار کار و محصول، افراد در قلمرو تولید و مصرف از ناحیه بازارهای دیگر جیره‌بندی شده‌اند.

۷. نظریه پس‌انداز سرمایه‌گذاری دیگر نظریه تعیین نرخ بهره نیست، بلکه نظریه تعیین سطح درآمد ملی است.

۱. اشاره به دام نقدینگی دارد. زیرا وقتی جاننشینی میان پول و کالا ضعیف باشد، پولهای اضافی تماماً کنز می‌شود.



۸. در کوتاه‌مدت قیمت‌ها انعطاف چندانی ندارند اما، مقادیر از طریق ساز و کار موجودی<sup>۱</sup> انبار (و نیز به دلیل آسان بودن تولید و عرضه)، انعطاف‌پذیر هستند. به عبارت دیگر، در کوتاه‌مدت مقادیر تغییر می‌کند ولی قیمت‌ها ثابت‌اند.

۹. تابع مصرف کل تابعی بی‌ثبات است و اساساً مصرف تابعی است از درآمد جاری تحقق یافته نه درآمدهای ذهنی مبتنی بر انتخابهای تئوریک<sup>۲</sup>.

در این الگو فرض بر این است که به محض افزایش تقاضا عرضه افزایش می‌یابد و به دلیل نبود هیچ‌گونه محدودیتی برای عرضه معادل افزایش تقاضا، محصول کل افزایش می‌یابد. نکته محوری الگو این است که مقادیر از طریق تعدیل سریع موجودی انبار تغییر می‌کند و به سرعت تعدیل می‌شود؛ و آنچه که در این مدل به عنوان عرضه مطرح می‌شود تولید تحقق یافته است نه عرضه فنی به عنوان مرز و حد بالای تولید. بر اساس فروض این الگو هر افزایش اولیه‌ای در تقاضا به چند برابر افزایش تقاضا منجر شده<sup>۳</sup> و به دلیل اینکه افزایش عرضه با هیچ مشکلی روبه‌رو نیست، این افزایش‌های تقاضا به افزایش محصول منجر می‌شود. در این الگو ارتباط درونزا بین سرمایه‌گذاری و نرخ بهره وجود ندارد، یکی به دلیل وجود روح بدبینی سرمایه‌گذاران نسبت به چشم‌اندازهای بازاری آینده و دیگری، به دلیل وجود دام نقدینگی و قرار داشتن نرخ بهره در سطحی که حتی برای پوشش دادن ریسک کافی نیست. بنابراین، با وجودی که کینز با معرفی بازار پول، نرخ بهره را قیمت درونزای این بازار معرفی می‌کند، اما به دلیل وجود رجحان بالای نقدینگی و وجود قیده‌های محدود کننده قوی‌تر در امور سرمایه‌گذاری ارتباط بین بازار پول و بازار محصول نسبتاً کم اهمیت می‌شود. لذا در این الگو، تعادل بازار محصول مستقل از تعادل بازار پول مطرح می‌شود.

جمع‌بندی موضوعات مربوط به این الگو این است که در این الگو به دلیل وجود ظرفیتهای بیکار و توان بالای عرضه می‌توان با افزایش تقاضا، محصول تحقق یافته را افزایش داد، و افزایش عرضه تحقق یافته با افزایش قیمت‌ها همراه نیست. این الگو به‌طور مشخص مربوط به دوره دهه ۱۹۳۰ است که در آن، روابط تابعی اقتصاد تا حدی در دام محدودیتهای مقداری قرار داشتند. به نظر می‌رسد خصوصیات و

### 1. Inventory Mechanism.

### 2. Theoretical Choice.

۳. مفهوم ضریب فزاینده هم در اینجا موضوعیت پیدا می‌کند که برای محاسبه اندازه مداخله‌های سیاستی برای رسیدن به اهداف اشتغال بیشتر و کاهش رکود ابزار خوبی است. لذا در متون درسی کلان، بحث محاسبه ضریب فزاینده در مدل‌های متفاوت کینزی جایگاه ویژه‌ای دارد در حالی که در اقتصاد کلاسیکی ضریب فزاینده مخارج صفر است.

شرایط این دوره در شکل‌گیری الگوی ساده کینزی بسیار مؤثر است. لذا، در مطالعه و تحلیل این الگو باید فروض و شرایط آن را مدنظر قرار داد.

#### ۴-۱-۲. الگوی هیکس - هانسون

به دنبال طرح مفاهیم کلیدی کینز و تأکید بر تنظیم و گسترش تقاضا در آموزه‌های کینزی و گذشت زمان از بحران بزرگ، بعد از دهه ۱۹۳۰ علامت دهی نرخ بهره به سرمایه‌گذاری قوت گرفت و رابطه سرمایه‌گذاری از  $(I = \bar{I})$  به  $I = I_0 - ar$  تغییر کرد؛ یعنی در شرایط جدید فضای بدبینی شدید کارآفرینان نسبت به چشم‌اندازهای بازاری آینده تغییر کرد و تأثیرپذیری سرمایه‌گذاری از نرخ بهره، از سرگرفته شد. ارتباط مجدد درونزای سرمایه‌گذاری و نرخ بهره ضرورت طرح توأمان بازارهای پول و کالا را مطرح کرد. هیکس و هانسون به عنوان دو نوکینزی، بازار محصول و پول را در چارچوب دستگاه  $IS-LM$  به هم ارتباط دادند. فروض این الگو همان فروض الگوی ساده کینزی است. یعنی عرضه با هیچ مشکلی روبه‌رو نیست، مشکل کمبود تقاضا همچنان باقی است (ولی با شدت کمتر)، بیکاری ظرفیتها هنوز وجود دارد. تنها فرض متفاوت این الگو این است که سرمایه‌گذاری همانند دوره قبل از بحران از نرخ بهره تأثیر می‌پذیرد. در اینجا، سطح محصول تعادلی<sup>۱</sup> در بازار محصول و نرخ بهره تعادلی در بازار پول تعیین می‌شود. تغییر نرخ بهره در بازار پول موجب تغییر سرمایه‌گذاری و از طریق ضریب فزاینده موجب تغییر تعادلی در بازار محصول می‌شود. تغییر تولید تعادلی در بازار محصول موجب تغییر تقاضای معاملاتی پول در بازار پول شده و نرخ بهره را در این بازار تغییر می‌دهد. این تغییرات خود موجب سلسله‌ای از تعامل و تأثیر و تأثر در این دو بازار می‌شود. از آنجا که مجرای تعامل این دو بازار از طریق نرخ بهره و درآمد است، هیکس و هانسون تعامل بازار محصول و پول هر دو را در فضای نرخ بهره - درآمد ( $IS$  و  $LM$ ) قرار دادند.

وقتی هر دو بازار به‌طور همزمان به تعادل می‌رسند، تعامل هم متوقف می‌شود. در این الگو تنها از طرف تقاضا بحث می‌شود. تغییرات قیمت چندان اهمیت ندارد و تغییرات آن تنها به‌طور برونزا در نظر گرفته می‌شود. این دستگاه تحلیلی برای مدیریت تقاضای اقتصاد در چارچوب سیاستهای پولی و مالی ابزار بسیار کارآمدی بود و برای دوره‌های رکودی و شرایط عرضه آسان مناسب است. در چارچوب این الگو، دو معادله  $IS$  و  $LM$  در شرایط تغییر برونزای قیمت، معادله تقاضای کل را به دست می‌دهند و هیچ کاری به طرف عرضه ندارند.

۱. در اینجا، منظور از تعادل مفهوم خاصی از آن است. تعادل در الگوی کینزی یعنی برابری عرضه و تولید تحقق یافته با تقاضا. اما تعادل واقعی در جایی برقرار می‌شود که مقدار عرضه محصول که روی منحنی عرضه محصول قرار دارد با تقاضا برابر باشد و در چارچوب تحلیل کینزی منحنی عرضه حضور ندارد و ما روی منحنی عرضه قرار نداریم.

۳-۱-۴. الگوهای بازارهای تسویه نشده و عدم تعادل<sup>۱</sup>

در دهه ۱۹۶۰، پتینکین<sup>۲</sup> (۱۹۶۵)، کلاور<sup>۳</sup> (۱۹۶۵)، بارو<sup>۴</sup> و گروسمن<sup>۵</sup> (۱۹۷۰) ایده‌های کینزی در مورد عدم تعادل را به‌طور صریح‌تر گسترش دادند (کادیگتون، جانسون و لافرن ۱۹۸۴ و برانسون ۱۹۷۸). آنها با توجه به ارتباط و تعامل بازارها، محدودیتهای مقداری درآمد، تقاضای کار و مازاد عرضه محصول را به عنوان علائم مقداری تأثیرگذار بر رفتار عوامل اقتصادی معرفی کردند و نشان دادند که محدودیتهای علائم مقداری در شرایط خاص اقتصادی مثل مورد کینزی همانند قیمتها برای تخصیص منابع و تصمیم عوامل اقتصادی علامت دهی می‌کنند. در این الگوها، در هر بازار توابع جیره‌بندی شده بر حسب محدودیتهای بازار یا بازارهای دیگر معرفی می‌شوند و تعادل‌سازی و بهینه‌یابی با توجه به این محدودیتهای که به عنوان آرگومان صریح توابع فوق وارد شده‌اند، انجام می‌پذیرد. نظریه‌پردازان این الگوها، هدفشان این بود که نشان دهند اقتصاد کلان کینزی و اساساً انقلاب کینزی بسیار فراتر از طرح مجموعه‌ای از انعطاف‌ناپذیری قیمتها در چارچوبهای نئوکلاسیکی است. اینها در حقیقت ایده‌های کینزی نظیر کمبود تقاضای مؤثر، رجحان نقدینگی، کارایی نهایی سرمایه‌گذاری را به‌طور صریح مدلیزه کردند و نشان دادند که اگر قدرت خرید کارگران طوری نباشد که تقاضای کافی برای محصولات تولید شده، این خود موجب گسترش بیشتر بیکاری و مازاد بیشتر عرضه کار و محصول خواهد شد. بنابراین، جلوگیری از علامت‌دهی محدودیتهای مقداری و تأثیرات افزایشی محدودیتهای مربوط به بازارهای متفاوت بر یکدیگر، ضرورت سیاستهای اقتصادی صحیح در راستای افزایش و تنظیم تقاضا را ایجاب می‌کند. الگوهای عدم تعادل از چارچوب فضای رکودی کینزی هم فراتر می‌رود و حالت‌های مختلف محدودیتهای مقداری از جمله حالت بیکاری کلاسیکی، مصرف ناکافی و تورم کنترل شده را هم مطرح و بررسی می‌کنند.<sup>۶</sup> در یک جمع‌بندی می‌توان اظهار داشت که الگوهای عدم تعادل

1. John T. Cuddington, Johansson Per-Olov, Lofgren, Karl- Gustaf, (1984), pp.11-50.
2. D. Patinkin.
3. R.W. Clower.
4. R. Barro.
5. H. Grossman.

۶. ابتدا پتینکین، مدل عدم تعادل تصمیمات بنگاه‌ها و سپس کلاور، مدل عدم تعادل تصمیمات خانوار را ارائه نمودند، پس از آن بارو و گروسمن مدل عدم تعادل عمومی کلان را ارائه دادند.  
۷. مراجعه کنید به:

- R.W. Clower. (1965). The Keynesian Counterrevolution: a Theoretical Appraisal, F. H. Hahn and F.P.R Brechling. London: Macmillan.
- Barro and Grossman. H. I. (1971). A General Disequilibrium Model of Income and Employment, American Review 62, pp. 82-93.
- D. Patinkin. (1956). Money, Interest and Prices. New York: Row, Peterson & Co, 2nd edn, New York: Harper & Row.

در پی چاره‌جویی برای ارائه پایه‌های خرد اقتصادی مفاهیم کینزی بودند و به دنبال این بودند که مفاهیم توصیفی محوری کینز را به صورت الگوی مشخص و دستگاه معادلات ریاضی مبتنی بر پایه‌های خرد در چارچوب کلان ارائه دهند؛ ولی به پایه‌های خرد از نوعی که نظریات کینزی که بعداً مورد توجه و تأکید کینزی‌های جدید قرار گرفت، توجهی نداشتند. مطالعه دقیق این الگوها ما را در درک نحوه کارکرد بازارها و تعامل بین آنها و ساز و کارهای عدم تعادل و تحلیل واقعی اقتصادهای با ساختار غیررقابتی کمک می‌کند. باید تأکید داشت که این الگوها مختص عدم تعادل‌های کینزی است و چه بسا با ساختارهای غیر رقابتی بعضی از اقتصادها قابل تطبیق نباشد. اما مطالعه آنها ما را در شناخت تعامل‌های بخشی و بازاری این اقتصادها نیز کمک می‌کند. از جمع‌بندی نظریات کینزی در چارچوب الگوی ساده کینزی، دستگاه  $IS-LM$  و الگوهای عدم تعادل آشکار می‌شود که کینزیها توابع مصرف و سرمایه‌گذاری را بسیار ناپایدار ارزیابی می‌کنند و معتقدند وضعیت ناپایدار این توابع به دلیل بیکاری و عدم اطمینان نسبت به درآمد و نبود چشم‌اندازهای امیدبخش بازاری و تقاضا، وضعیت کل اقتصاد را ناپایدار کرده است و این ناپایداری ذاتی اقتصاد است که سیاست‌های پایدارسازی و تثبیت را ضروری می‌سازد. البته، ایده مکانیسم هیکس مبنی بر حساسیت سرمایه‌گذاری و مصرف نسبت به نرخ بهره و تعیین نرخ بهره در بازار محصول و نظریه پیگو مبنی بر اثر تراز حقیقی بر متغیرهای اقتصادی، تا حدی مخالف این ادعای کینزیها بود. ولی واقعیت این است که در دوره‌های رکودی اثر هیکس بسیار ضعیف شده بود و اثر پیگو هم اثری قابل ملاحظه و قوی نبود.

#### ۴-۱-۴. منحنی فیلیپس

مطالعه آماری فیلیپس و دستیابی به یک رابطه آماری مشخص بین نرخهای دستمزد و بیکاری موجب شد که اقتصاددانان درصدد برآمدند که پایه نظری برای آن ارائه دهند (فیلیپس ۱۹۵۸). لذا ساموئلسون، سولو و لیپسی این رابطه آماری را به نظریه منحنی فیلیپس ارتقا دادند و پویاییهای قیمت را در طرف تقاضای الگوهای کلان وارد کردند (لیپسی ۱۹۶۰) و این از طرف مکتب نئوکینزی دستگاه  $IS-LM$  هم پذیرفته شد. الگوی منحنی فیلیپس ساده گرچه با الگوهای گفته شده تفاوت‌های اساسی دارد (زیرا، این منحنی در واقع طرف عرضه را هم وارد الگو کرده است)، اما به دلیل رابطه بین تورم و بیکاری که این نظریه بر آن تأکید دارد، سیاست‌های تثبیت اقتصادی در این الگو هم قابل توجیه است و روش از بین بردن بیکاری افزایش تقاضا است و افزایش تقاضا هم موجب تورم خواهد شد. نمی‌توان گفت نظریه منحنی فیلیپس ساده دارای ماهیتی یکسان با الگوهای کینزی است؛ زیرا منحنی فیلیپس رابطه نرخ رشد دستمزد و نرخ بیکاری یا رابطه نرخ رشد قیمت و نرخ بیکاری را انعکاس می‌دهد و این رابطه ماهیتاً متعلق به طرف عرضه اقتصاد است. تنها سنخیتی که می‌توان میان این دو ادعا کرد این است که منحنی فیلیپس به عنوان ابزاری در جهت وارد کردن پویاییهای قیمت به الگوی کلان از طرف مکتب

کینزی دستگاه *IS-LM* پذیرفته شد و تأثیرگذاری سیاستهای تقاضا بر بیکاری و تولید که ماهیتاً مبحث کینزی است در چارچوب منحنی فیلیپس ساده نیز قابل تحلیل است. زیرا، در این نظریه ساده مبتنی بر یک رابطه آماری از وجود نیروهای خوداصلاح و تثبیت کننده‌های خودکار خبری نیست و تثبیت تقاضا برای تنظیم و تثبیت بیکاری مورد تأکید قرار گرفته است. وارد کردن بیکاری و قیمت در تحلیل به نوعی به میان کشاندن پای عرضه کل به مباحث اقتصاد کلان است. ولی باید به خاطر داشت که منحنی فیلیپس اولیه انعکاس ناقص و وضعی از طرف عرضه است (منکیو ۱۹۹۲).<sup>۱</sup>

#### ۴-۵. فریدمن و پول‌گرایی

فریدمن در سال ۱۹۶۸ منحنی فیلیپس اولیه را به عنوان رابطه بین تغییر در نرخ دستمزدهای پولی و بیکاری را دارای مشکل تورش ارزیابی کرد و با لحاظ پایه‌های خرد اقتصادی بازار کار بر رابطه میان تغییرات انتظاری دستمزدهای حقیقی و بیکاری تأکید کرد و به جای منحنی فیلیپس اولیه منحنی فیلیپس همراه با انتظارات<sup>۲</sup> را ارائه کرد. وی، با طرح این مسئله حضور دوباره نیروهای خوداصلاح را مطرح کرد و با بحث تعدیل انتظارات و ارائه مفهوم نرخ بیکاری<sup>۳</sup> طبیعی پای طرف عرضه را به الگوهای کلان باز کرد. بعد از گذشت چند دهه از بحران بزرگ و اعمال نسخه‌های کینزی در راستای افزایش تقاضا و کم اهمیت دادن به پس‌انداز دیگر از ظرفیتهای خالی و بیکاری خبری نبود و محدودیتهای طرف عرضه مجدداً در حال خودنمایی بود. بنابراین، می‌توان گفت که ارائه و طرح منحنی فیلیپس بلندمدت فریدمن گامی در جهت ارائه مدل سنتز نئوکلاسیکی-کینزی محسوب می‌شود. در اینجاست که به خاطر ضرورت ورود طرف عرضه در مدل‌های کلان و نقص منحنی فیلیپس اولیه در معرفی طرف عرضه، عملاً طرف عرضه اقتصاد به طور کامل وارد مدل‌های کلان می‌شود.

فریدمن و یا اساساً مکتب پول‌گرایی، اهمیت نرخ بهره در تعیین مصرف کالاهای بادوام و سرمایه‌گذاری را برجسته می‌کند<sup>۴</sup> و نقش درآمد جاری را در تابع مصرف کم رنگ جلوه می‌دهد و معتقد است درآمد انتظاری آینده، انبار ثروت و نرخ بهره که همگی در شکل‌دهی درآمد دائمی نقش دارند، دارای اهمیت هستند و همانند نگرش نئوکلاسیکی در بحث سرمایه‌گذاری بر هزینه سرمایه که در آن نرخ بهره نقش کلیدی دارد، تأکید می‌کند و طوری نرخ بهره را تعبیر و تفسیر می‌کند که آن را مجدداً با بازار کالا ارتباط می‌دهد. در بحث تقاضای پول روش سبب دارایی را پیشنهاد می‌کند و خاطرنشان

1. N. Mankiw, Gregory. (1992). pp. 559-565.

2. Expectations Augmented Philips Curve.

3. Natural Rate of Unemployment.

۴. زیرا، نرخ بهره در محاسبه ارزش فعلی جریان درآمدهای آینده به عنوان درآمد دائمی تأثیرگذار است و از طریق تغییر در جریان درآمد دائمی مصرف را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از طرف دیگر، مصرف کالاهای بادوام هم به دلیل اثر تراز پرتفوی تابعی از نرخ بهره است (دیوید سان، ۱۹۷۲).

می‌سازد که تقاضای پول تابعی با ثبات از متغیرهای محدود است (جرارد، ۱۹۹۶). فریدمن بر خلاف ایده کینزی دستگاه  $IS-LM$  که بر جاننشینی پول و اوراق قرضه تأکید داشت، معتقد است که پول باید به عنوان جاننشینی برای دامنه وسیعی از داراییهای حقیقی و مالی لحاظ شود، به طوری که تقاضای پول کشش بهره‌ای چندانی ندارد و این منجر به ایده محوری عدم تأثیرگذاری عرضه پول بر تقاضای کل و محصول شد.

وی معتقد است در بلندمدت هیچ نوع رابطه‌ای بین بیکاری و تورم وجود ندارد و رابطه این دو تنها محدود به کوتاه‌مدت است. بنابراین، سیاستهای تثبیت اثر چندانی ندارند و تعادل بلندمدت کلان اقتصادی را ویژگیهای حقیقی ساختاری کلان تعیین می‌کند. نرخ تعادلی تورم در بلندمدت را انبساط پولی تعیین می‌کند و این گویای وجود انبوه نیروهای خود اصلاح در اقتصاد است. لذا، سیاستهای طرف تقاضا تنها در کوتاه‌مدت بر نرخ بهره و بیکاری تأثیر دارند، اما تنظیم دقیق کلان اقتصاد امکان پذیر نیست. زیرا، سیاست‌گزاران با وقفه شناسایی اختلالات، وقفه تصمیم، وقفه اجرا و وقفه تأثیرگذاری سیاستها روبه‌رو هستند و نسبت به آنها اطلاعات کامل ندارند، لذا آنها باید با اجتناب از دست‌کاری اختلال‌زای پول هدف خود را ایجاد محیطی با ثبات برای بخش حقیقی قرار دهند. بنابراین، فریدمن، خود از قانون رشد ثابت عرضه پول حمایت می‌کند.

ایده‌های فریدمن در شرایط جدید و در اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ایده‌های برجسته‌ای است. زیرا، بعد از دو دهه ثبات و آرامش روند قیمتها، به دلیل بروز اختلالات پولی ناشی از کمبود دلار<sup>۱</sup> از سوی بانکهای مرکزی<sup>۲</sup> کشورهای پیشرفته و خودنمایی مجدد محدودیتهای طرف عرضه، قیمتها دچار نوسان و روند افزایشی شدند، به طوری که عوامل اقتصادی برای تصمیم‌گیریهای مهم اقتصادی مجبور بودند به افزایشهای انتظاری قیمتها توجه کنند. لذا وی، شکل‌دهی انتظارات قیمتی به روش تعدیل جزئی را مطرح می‌کند و در شکل‌دهی انتظارات، روش عقب‌نگر (انتظارات تطبیقی)<sup>۳</sup> را پیشنهاد می‌کند. او روند گذشته متغیرها را به خاطر نبود بی‌ثباتی قیمتها در گذشته برای شکل دادن انتظارات مفید می‌داند، و براساس همین ایده، نظریه منحنی فیلیپس بلندمدت را ارائه می‌کند. نقش اختلالات پولی بانکهای مرکزی کشورهای پیشرفته در عکس‌العمل به اختلالات دلار و بی‌تأثیری سیاستهای طرف تقاضا به دلیل اعمال چند دهه سیاستهای طرف تقاضا گویای صحت ایده قانون رشد ثابت پولی او است. باید توجه داشت که وی به دنبال معرفی ایده درآمد دائمی توابع مصرف، سرمایه‌گذاری و تابع تقاضای پول را با ثبات ارزیابی می‌کند و معتقد است که پایداری این توابع گویای پایداری کل اقتصاد است و این

### 1. Dollar Shortage.

۲. به دلیل سرازیر شدن دلارهای امریکایی به اروپا و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم ارزش دلار در اواخر دهه ۱۹۶۰ رو به کاهش گذاشت و پولهای معتبری که به خاطر رعایت نظام برتن وودز تقویت می‌شدند موجب گسترش پایه پولی از سوی بانکهای مرکزی خود می‌شدند.

### 3. Backward Looking (Adaptive) Expectations.

پایداری به دلیل وجود نیروهای خوداصلاح فراوان است. لذا، فرضیه نرخ طبیعی بیکاری وی انعکاسی از وجود نیروهای انبوه خوداصلاح در اقتصاد است.

#### ۲-۴. مکاتب جدید کلان اقتصادی

اگر دهه ۱۹۳۰ را دهه پیدایش اقتصاد کلان بدانیم، دهه ۱۹۷۰ بدون شک به عنوان دوره انقلاب در اقتصاد کلان مطرح است، زیرا سیاست‌گزاران با موقعیتهای جدید بسیاری در سطح بین‌المللی مواجه شدند. تورم حالت مستمر و همه‌گیر به خود گرفته بود، نظام برتن وودز شکسته شده بود، در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت چند برابر شد. شوک قیمتی مواد اولیه در سال ۱۹۷۳-۱۹۷۴ اتفاق افتاد، بدهیهای بین‌المللی افزایش یافت، نرخهای بهره در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۲ به شدت بالا رفت، از طرفی با اعمال سیاستهای طرف تقاضا، توجه دوباره به پس‌انداز و طرف عرضه ضرورت یافت. اینها همگی باعث شد در چارچوب دانش کلان تغییرات اساسی صورت گیرد. همان‌طور که گفتیم، اقتصاد کلان اولیه بر تعیین تقاضای کل تمرکز داشت، اما این تأکید به تدریج به طرف عرضه و پایه‌های خرد آن کشانده شد. این چرخش از طریق یک فرایند انجام شد که ابتدا، با سنتز نئوکلاسیکی - کینزی که اقتصاد کینزی را همان اقتصاد انعطاف‌ناپذیری دستمزدها و قیمت‌ها تعبیر نموده و طرف عرضه اقتصاد را وارد تحلیل می‌کرد، آغاز شد. فریدمن، با ارائه فرضیه نرخ طبیعی بیکاری عملاً طرف عرضه را وارد بحث کرد و نوسانات کوتاه‌مدت در محصول و بیکاری را به خطای انتظارات منتسب کرد. این موضوع بخشی از پایه‌های خرد نوین بیکاری و تورم را شکل داد که نتایج کلان آن به صورت اطلاعات ناقص در سطح خرد توضیح داده می‌شود. این تأکیدات بسط و گسترش یافت و با توجه به شرایط جدید در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به پیدایش مکتب کلاسیکهای جدید، مکتب چرخه‌های تجاری و مکتب کینزیهای جدید منجر شد.

#### ۱-۲-۴. مکتب کلاسیکهای جدید

این مکتب در اوایل دهه ۱۹۷۰، با هدف ارائه الگوی کلان پول‌گرایان<sup>۱</sup> همراه با اصول موضوعه قوی‌تر به وجود آمد. دو فرض کلیدی این مکتب عبارتند از: فرضیه انتظارات عقلایی و فرض تسویه دائم بازارها. در واقع، ایده انتظارات عقلایی، انقلابی در الگوهای کلان ایجاد کرد. به این روش انتظارات جلونگر<sup>۲</sup> یا انتظارات مبتنی بر تفکر الگویی هم گفته می‌شود و این مفهوم انتظارات عقلایی به نوعی در ایده‌های

۱. البته، پول‌گرایان بر اهمیت سیاستهای پولی و تأثیر کوتاه‌مدت آن بر سطح محصول و ضرورت قاعده‌مند کردن سیاستهای مذکور تأکید داشتند، اما کلاسیکهای جدید تنها پول پیش‌بینی نشده را بر بخش حقیقی مؤثر می‌دانستند.

#### 2. Forward Looking Expectations.

اقتصاددانان کلاسیک و نئوکلاسیک مثل ریکاردو، استوارت میل و مارشال هم وجود داشته است، ولی به عنوان مدل‌سازی و تحلیل کلان مختص دوره جدید است. به نظر می‌رسد به دنبال نوسانات قیمتهای عوامل اقتصادی و بروز محدودیتهای تقاضا برای انجام تصمیمات خود چه در قلمرو عرضه کار و یا انجام سرمایه‌گذاری و یا اساساً هر تصمیم‌گیری مجبور بودند تعاملها و روابط بین اجزای الگوی اقتصاد کلان را مورد مطالعه قرار دهند و برای کسب اطلاعات متغیرهای انتظاری مربوط به حوزه خود، تغییرات انتظاری متغیرهای کلان را مطالعه کنند و الگوی اقتصاد کلان را در نظر بگیرند. در حالی که در وضعیت رکود و ثبات قیمتها در دهه‌های اولیه رکود، عوامل اقتصادی می‌توانستند بدون لحاظ متغیرهای مربوط به بخشهای دیگر به اطلاعات مربوط به حوزه خود بسنده کرده و تصمیم خود را بگیرند. لذا، به نظریه انتظارات عقلایی تفکر سازگار با مدل هم گفته می‌شود که بنا به اقتضای شرایط پیش آمده از دهه ۱۹۶۰ به بعد موضوعیت پیدا کرد و به عنوان یک روش مفید رایج شد. اساساً این فرضیه که از سوی موث<sup>۱</sup> بسط داده شد، بیانگر این است که عوامل اقتصادی آینده‌نگر، انتظارات خود را به صورت انتظارات مشروط به مجموعه اطلاعاتی موجود شکل می‌دهند و امکان خطای سیستماتیک در آن وجود ندارد.

لوکاس<sup>۲</sup> با نقد خود نسبت به متوسط‌گیری از روندهای گذشته متغیرها از طریق روش رگرسیون و تعمیم آن به آینده، نقش برجسته‌ای در گسترش نظریه انتظارات عقلایی ایفا کرد. وی استدلال می‌کرد که پارامترهای موجود در مدل کلان دو گونه‌اند، پارامترهای سیاستی و پارامترهای ساختاری. عوامل اقتصادی برای انتخابهای آینده خود تنها می‌توانند به پارامترهای ساختاری اعتماد کنند. پارامترهای سیاستی به خاطر ماهیت تغییرپذیرشان قابل اعتماد نیستند. سیاستهای تجربه‌نشده آینده هم باید به نوعی در تصمیم‌گیریهای آینده به حساب آورده شوند. لذا وی، ضرورت استفاده از نظریه انتظارات عقلایی را مطرح کرد. در پرتو این نظریه عوامل اقتصادی از همه اطلاعات موجود مربوط به ساختار و سیاستها به طور کامل استفاده می‌کنند و در انتخابهای خود نسبت به این اطلاعات عکس‌العمل نشان می‌دهند. نتیجه این کار به تضعیف و بی‌تأثیری سیاستهای پولی و مالی منجر می‌شود. بنابراین، تنها سیاستهای پولی پیش‌بینی نشده می‌توانند در کوتاه‌مدت سطح محصول را تحت تأثیر قرار دهند. در مورد سیاستهای پیش‌بینی نشده هم پا را فراتر گذاشته و معتقد است بخشی از خطای پیش‌بینی در وسط دوره بعد از اجرای سیاست تصحیح می‌شود (نه اینکه تماماً در پایان دوره تصحیح شود و نه آن‌طور که فریدمن اعتقاد داشت تا چند دوره خطای پیش‌بینی ادامه یابد). لذا وی، با استفاده از نظریه انتظارات عقلایی در جایی دیگر نشان می‌دهد (لوکاس ۱۹۷۳) که تکانه‌های پولی، چون عوامل اقتصادی آینده‌نگر هستند، می‌توانند تنها نوسانات کوتاه‌مدتی را موجب شوند و این را به ایده اقتباس علامت<sup>۳</sup> متناسب می‌کند. او معتقد است که عوامل اقتصادی برای تمیز بین تغییرات نسبی و مطلق قیمتها

1. J. Muth.
2. R.E. Lucas.
3. Signal Extraction.



اطلاعات کافی در اختیار ندارند، لذا، دور از انتظار نیست که بعد از یک انبساط پولی عوامل اقتصادی برای تغییر قیمت نسبی خود یک احتمال غیرصفری را در نظر بگیرند (البته، این احتمال با درجه تغییرپذیری قیمت‌ها در گذشته رابطه معکوس دارد)، و در نتیجه، عرضه خود را تغییر دهند.

حرف اصلی کلاسیک‌های جدید در مورد سیاست‌های تثبیت است، به طوری که سارجنت<sup>۱</sup> و والاس<sup>۲</sup> بر نامرتب بودن سیاست‌ها تأکید می‌کنند و معتقدند که سیاست‌های پولی اعلام شده خطای انتظاری ندارد، و خطای انتظاری سیاست‌های اعلام نشده هم دارای توزیع نرمال با میانگین صفر است. بارو از این ایده استفاده کرد و اصل ریکاردویی<sup>۳</sup> را طوری تعمیم داد که نشان داد سیاست‌های مالی چه از طریق مالیات تأمین شوند و یا چه از طریق استقراض از بانک مرکزی، تفاوتی ندارد. زیرا، اگر از طریق مالیات هم تأمین مالی شود، افراد می‌دانند که در آینده خود باید از طریق مالیات آنها را بپردازند. بنابراین، بر تصمیم بین‌دوره‌ای آنها تأثیری ندارد.

انتقاد لوکاس نسبت به استفاده از الگوهای کلان اقتصادسنجی و اینکه تغییرات در رژیم‌ها و وضعیت‌های اقتصادی، پارامترهای الگوی کلان را تغییر می‌دهند یا مسئله ناسازگاری زمانی<sup>۴</sup> که از ماهیت اعلان سیاست‌ها نشأت می‌گیرد (کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷)، گویای این است که سیاست‌ها بعضاً قبل از اجرا و به‌طور *Ex-ante* بهینه هستند، اما بعد از اجرا به دلیل عهدشکنی سیاست‌گزاران دیگر بهینه نیستند و عوامل اقتصادی به دلیل پیش‌بینی چنین خدع‌های سیاست‌ها را از تأثیر بازمی‌دارند همه از نتایج نظریه انتظارات عقلایی است، و اساساً مکاتب جدید هم با همین ایده (انتظارات عقلایی) تشخیص می‌یابد. البته، نظریه پردازان این الگو با استفاده از ایده انتظارات عقلایی با طرح بی‌تأثیری سیاست‌ها و تعدیل سریع و خودکار اقتصاد و طرح پایه‌های خرد برای ادعای خود به‌طور کلی با ایده‌های کینزی مقابله کردند و چه بسا در جای خود در شرایط کشورهای پیشرفته این نظریه موضعی صحیح و مناسب باشد. اما گفته می‌شود شواهد تجربی موجود در کشورهای پیشرفته این چارچوب نظری را همیشه تأیید نمی‌کنند.

#### ۴-۲-۲. مکتب چرخه‌های تجاری حقیقی<sup>۵</sup> انسانی و مطالعات فریبگی

این مکتب در دهه ۱۹۸۰ با قبول ایده انتظارات عقلایی به نوعی از مکتب کلاسیک‌های جدید به‌وجود آمد. کیدلند و پرسکات (۱۹۸۲) و لانک و پلاسر (۱۹۸۳) که مبتکر اصلی این نظریه هستند<sup>۶</sup> برای توضیح ادوار تجاری بر بخش حقیقی تأکید می‌کنند، و آن نقش مؤثری که فریدمن برای بانک‌های

1. T. Sargent.
2. N. Wallace.
3. Ricardian Equivalence.
4. Time Inconsistency.
5. Real Business Cycles School.
6. F. Kydland and E.C. Prescott. (1982), & J. B. Long and C.I. Plosser. (1983).

مرکزی در اقتصاد فائل است را رد می‌کنند (منکیو ۱۹۹۲)). زیرا، از نظر فریدمن حجم پول فعال و قابل کنترل است و انضباط و بی‌انضباطی پولی نتیجه نوع رفتار بانکهای مرکزی است، از دید مکتب چرخه‌های تجاری حقیقی پول منفعل است و از مقتضیات بخش حقیقی پیروی می‌کند. این مکتب با طرح رفتار بهینه‌یابی بین دوره‌ای و جنبه بین دوره‌ای تصمیم عرضه کار، خاطرنشان می‌کند که تغییرات نرخ دستمزد، عرضه کار را در دوره‌های متفاوت تغییر می‌دهد و این خود موجب نوسان تولید و محصول می‌شود. از طرف دیگر، با رد نظریه پول‌گراها و کلاسیک‌های جدید که چرخه‌ها صرفاً ماهیت پولی دارند، مدعی است که سازوکارهای انگیزش ناشی از تکانه‌های تکنولوژیکی حقیقی (که تولید را به طور دائم یا موقت انتقال می‌دهد)، رفتار بهینه‌یابی بین دوره‌ای عوامل اقتصادی، تغییرات در شرایط محیطی و تغییرات در قیمت حقیقی مواد اولیه، نرخهای مالیات و نرخ بهره حقیقی است که منشأ تکانه‌های اقتصادی است و تکانه‌های پولی عمدتاً بازتاب تأمین وجوه معاملاتی لازم برای تکانه‌های حقیقی هستند و خود منشأ چرخه‌ها نیستند، بلکه به طور منفعل از بخش حقیقی اقتصاد دنباله‌روی می‌کنند. آن طور که به نظر می‌رسد این مکتب الگوی خود را الگوی تعادلی در نظر می‌گیرد و به چرخه‌ها ماهیت تعادلی می‌دهد، زیرا عوامل اقتصادی در شرایط بروز تکانه‌های حقیقی یادشده بهینه‌یابی انجام می‌دهند و بازارها هم تسویه می‌شوند. از دید این مکتب دستمزد حقیقی و بهره‌وری موافق چرخه‌ها تغییر می‌کنند. اما منکیو اعتقاد دارد توجیه روند چرخه‌های تجاری با شوک تکنولوژی از ناحیه شواهد تجربی تأیید نمی‌شود. دستمزدهای حقیقی هم به طور خفیف موافق چرخه‌های اند. حرکت موافق چرخه‌ای بهره‌وری هم به این دلیل است که بنگاه‌ها در دوران رکود، کارگران خود را اخراج نمی‌کنند، لذا در دوره‌های رونق با همان کارگران قبلی تولید افزایش می‌یابد، و افزایش بهره‌وری در این حالت معلول چرخه‌های تکنولوژیکی نیست. همان‌طور که ملاحظه می‌شود این مکتب بیکاریهای غیرارادی و عدم تعادلها را در اقتصاد توضیح نمی‌دهد و تغییرات در تصمیمات بین دوره‌ای را تنها در تغییر ساعات کار کارگران مشغول به کار تعبیر می‌کنند نه تغییر در تعداد کارگران مشغول به کار، و این در حقیقت نقطه ضعف این نظریه در توضیح وجود بیکاریها و عدم تعادلهاست.

#### ۳-۲-۴. مکتب کینزیهای جدید<sup>۱</sup>

اقتصاددانانی همانند منکیو و رامر، استیگلیتز، دیکسون و دیاموند به عنوان کینزیهای جدید به دنبال رویارویی با نظرات تند کلاسیک‌های جدید نسبت به ایده‌های کینزی در کنار تفسیرهایی که پتینکین، کلاور، سولو<sup>۲</sup>، بارو، گروسمن و مالینوود<sup>۳</sup> در چارچوب کلان عدم تعادل از نظریات کینزی ارائه دادند، با

1. New Keynesian School.
2. R. Solow.
3. E. Malinvaud.

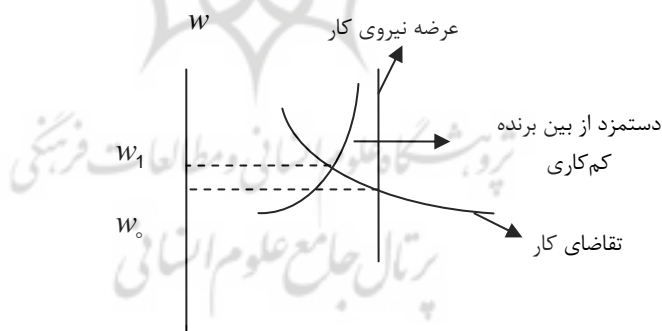
پذیرش فرضیه انتظارات عقلایی و ردّ روشهای مفسرین کینزی، درصدد ارائه پایه‌های خرد اقتصادی برای ایده‌های کینزی برآمدند. اینها معتقدند که برای انعطاف‌ناپذیری قیمت‌ها و دستمزدها باید توجیه نظری مبتنی بر انتخابهای نظری<sup>۱</sup> انجام داد، و با استفاده از ایده‌های قراردادهای بلندمدت دستمزد، چسبندگی دستمزد و قیمت‌ها به سمت پایین، رقابت ناقص، کندی قیمت‌ها به دلیل مشکل هماهنگی<sup>۲</sup>، هزینه قیمت‌گذاری<sup>۳</sup> و منحنی تقاضای شکسته و دستمزد کارایی<sup>۴</sup>، سهمیه‌بندی اعتبارات<sup>۵</sup>، سعی کردند پایه‌های خرد اقتصادی الگوهای کلان کینزی را تدارک نمایند.

طرفداران این مکتب اقتصادی معتقدند علی‌رغم وجود انتظارات عقلایی، سیاستهای پولی می‌تواند موجب بروز چرخه‌های تجاری حقیقی شود زیرا، حتی اگر سیاستها را عوامل اقتصادی پیش‌بینی کنند و بر اساس نظریه انتظارات عقلایی اثر این سیاستها را به طور کامل ارزیابی و محاسبه کنند، اما به دلیل وجود قراردادهای متداخل<sup>۶</sup> و چسبندگیهای قیمتی مقادیر حقیقی تحت تأثیر سیاستهای مذکور تغییر خواهد کرد. زیرا با وجود تصحیح و تعدیل انتظارات و یا پیش‌بینی کامل سیاستها با عوامل اقتصادی، آنها نمی‌توانند نتایج این تعدیلهای و پیش‌بینیها را در قراردادهای مربوط به خود منظور کنند. زیرا، قراردادهای فوق قبلاً منعقد شده است. منکیو (۱۹۸۸) بازار کار را رقابتی، ولی محیط بازار محصول را رقابت ناقص فرض می‌کند و تأثیرپذیری سیاستها را به درجه نقض بازار محصول منوط می‌کند. دیکسون هم حاکمیت اتحادیه کارگری را موجب سطح پایین‌تر تولید و اشتغال و بی‌تأثیر شدن سیاستهای مالی می‌داند. مکدونالد<sup>۷</sup> و سولو (۱۹۸۱)، الگوی اتحادیه فروش انحصاری نیروی کار را موجب بیکاری غیر ارادی می‌دانند. زیرا، الگوهای انحصاری فروش نیروی کار به دستمزدهای بالاتر و اشتغال کمتری منجر می‌شود. الگوی واردشده‌ها و بیرون مانده‌ها<sup>۸</sup> لیندبک<sup>۹</sup> و اسنور<sup>۱۰</sup> (۱۹۸۶)، که بر وجود مهارتهای خاص در بنگاه‌ها مبتنی است، بیانگر توزیع نامتقارن قدرت چانه زنی میان بیکاران و شاغلین است. یعنی شاغلین با چانه‌زنیهای اتحادیه‌ای و به خاطر داشتن مهارت و تخصص بیشتر نسبت به بیکاران دستمزدها را بالاتر از سطح تسویه‌کننده بازار تعیین می‌کنند. کینزیهای جدید انعطاف‌ناپذیری قیمت‌ها و دستمزدها را درونزا و نتیجه بهینه‌سازی عوامل اقتصادی می‌دانند.

1. Theoretic Choice.
2. Coordination.
3. Menu Cost.
4. Efficiency Wage.
5. Credit Rationing.
6. Overlapping Contract.
7. Mc Donald.
8. Insider-Outsider Model.
9. Lindbeck.
10. Snower.

مدلهای قراردادهای ضمنی، دستمزد کارایی و قراردادهای بلندمدت هم انعطاف ناپذیری دستمزدها را توجیه می‌کنند. قراردادهای ضمنی همان ترتیبات مشارکت بهینه در ریسک است، که موجب انعطاف ناپذیری در دستمزد می‌شود. یعنی در چارچوب این قراردادهای ضمنی، بنگاه‌ها و کارگران به طور ضمنی توافق می‌کنند که برای پرهیز از ریسک بیکاری (از طرف کارگر)، و ریسک از دست دادن تجربه و مهارت و کارگران با سابقه (از طرف بنگاه)، دستمزدها را به دنبال تغییرات شرایط بازار به طور مکرر تغییر ندهند آذریادیس (۱۹۷۵)<sup>۱</sup>، بایلی (۱۹۷۴)، گوردن (۱۹۷۴)، سالوپ (۱۹۷۹)، استیگلیتز (۱۹۸۷)، شاپیرو (۱۹۸۴)، سولو (۱۹۷۹)، ویس (۱۹۸۰) و یلن (۱۹۸۴)<sup>۲</sup>، نظریه دستمزد کارایی را به عنوان مبنای خرد انعطاف‌ناپذیری دستمزد و وجود بیکاری و دستمزدهای بالاتر از دستمزد تسویه‌کننده بازار مطرح کردند. مبنای نظری این دستمزد این است که اگر دستمزدهای تسویه‌کننده بازار در بازار کار رایج باشد، انگیزه کم‌کاری در کارگران شکل می‌گیرد. زیرا، آنها پیش خود می‌گویند اگر فرضاً کارفرما متوجه کم‌کاری ما شود و ما را از کار اخراج کند، باید فرد دیگری را که در جایی دیگر مشغول به کار است جایگزین ما کند و در آن صورت، ما می‌توانیم به جای آن کارگر در جایی دیگر مشغول شویم. اما اگر دستمزدها در سطحی بالاتر از سطح تسویه‌کننده بازار وضع شوند به گونه‌ای که به بروز مقداری بیکاری در اقتصاد منجر شوند، این مقدار بیکاری می‌تواند انگیزه کم‌کاری را در کارگران شاغل کاهش دهد.

#### نمودار -۱. دستمزد کارایی



1. Azariadis.
2. Baily, Gordon, Slalop, Stiglitz, Shapiro, Weiss, Yellen.

لذا، دستمزد کارایی به دستمزدهایی اطلاق می‌شود که با سطوحی از بیکاری متناظر باشد که آن سطوح بیکاری از بین برنده انگیزه کم‌کاری است. مفهوم ضمنی این دستمزد هم می‌تواند این باشد که به کارگران با مهارت و بهره‌وری خوب دستمزد بالاتر داده می‌شود. در نمودار (۱) سطح دستمزد  $W_0$  دستمزد تسویه‌کننده بازار و اشتغال کامل است اما  $W_1$  دستمزد کارایی تعادلی است. هزینه‌های زیر نظر گرفتن کارگران، هزینه جابه‌جایی، هزینه‌های غربال کردن<sup>۱</sup> و گزینش و مشکل انتخاب معکوس<sup>۲</sup>، همگی نظریه دستمزد کارایی را توجیه می‌کنند. فیشر (۱۹۷۷) و تیلور<sup>۳</sup> (۱۹۷۹)، برای توجیه انعطاف‌پذیری دستمزد و تأثیرگذاری سیاستها مدل قراردادهای بلندمدت را مطرح کردند. مدل قراردادهای بلندمدت هم بیانگر این است که مدت قراردادهای (اعم از همزمان و متداخل)، موجب ثابت ماندن دستمزدها و تأثیرگذاری سیاستها (حتی در پرتو نظریه انتظارات عقلایی) می‌شود. مشکل هماهنگی برای تعدیل قیمتها هم از مواردی است که موجب بروز تعادلهای چندگانه و موضوعیت نظریه بازیها برای تحلیل آن شده است.

استیگلیتز و ویس هم سهمیه‌بندی اعتبارات و تسویه‌نشدن بازار پول و سقف نرخ بهره را به عنوان نتیجه عدم تقارن اطلاعات بانکها و مردم در مورد درجه ریسک متقاضیان و تحت تأثیر قرار گرفتن ترکیب ریسک متقاضیان از نرخ بهره ارزیابی می‌کنند. زیرا با افزایش نرخ بهره، ترکیب مشتریان بانکها به نفع افراد با ریسک بالا و به زیان افراد با ریسک پایین تغییر می‌کند و اگر نرخ بهره از حد معین بالاتر رود، موجب ترکیب ناکارآی ریسک شده و ممکن است به فروپاشی نظام بانکی بیانجامد. لذا، وضع سقف نرخ بهره و تسویه‌نشدن بازار، عکس‌العمل نسبت به چنین وضعیتی است. منکیو هم خاطر نشان می‌کند که عدم تقارن اطلاعات در بازار اعتبار موجب تعادلی بی‌ثبات و ناکارآ می‌شود که دخالت دولت می‌تواند آن را بهبود دهد.

نگیسی (۱۹۷۹) و هان (۱۹۷۸)<sup>۴</sup>، هم انعطاف‌ناپذیری قیمتها را به منطق منحنی تقاضای شکسته پل سوئیزی منتسب می‌کنند. منکیو هم هزینه‌های قیمت‌گذاری را مبنای تئوریک کندی قیمتها معرفی می‌کند.

منکیو (۱۹۹۲) به اقتصاد کینزیهای جدید، عنوان حیات مجدد کینزی داده است. یعنی در عین حال که روح کینزی بازگشت داده شده، اما شبیه کینزی قدیمی نیست، زیرا حیات مجدد با وجود قبلی دو چیز متفاوت است، یا بلایندر<sup>۵</sup> می‌گوید کینزیهای جدید یعنی کینزین بعد از لوکاس، یا وقتی از منکیو می‌پرسند نقش سیاست مالی در اقتصاد کینزی جدید چیست در جواب می‌گوید اقتصاد کینزی جدید

1. Screening.
2. Advers Selection.
3. Ficher and Taylor.
4. Nagishi and Han.
- 5.A.S. Blinder.

در مورد عرضه کل و تحلیل چرایی کندی تعدیل قیمت‌هاست و نسبت به اینکه چه چیز تقاضای کل را تعیین می‌کند بی‌طرف است. یا در جایی دیگر می‌گوید که اقتصاد کلان جدید اقتصاد پولیون جدید است. همه این اظهارات بیانگر این است که اقتصاد کینزین جدید در واقعیت، نقایص تجربی و کاستی‌های مدل لوکاس را اصلاح کرده است و تا حدودی نیز از مدل اصلی و اولیه کینزی متفاوت است، و این دقیقاً مقتضای شرایط تاریخی این نظریه است.

### ۵. اقتصاد بعد کینزی<sup>۱</sup>

منظور از اقتصاد بعد کینزی چارچوب وسیعی است که کار گروهی از اقتصاددانان با تفکرات متفاوت و بعضاً متضاد همانند نهاد‌گرایان، رفتار‌گرایان، کالکیها، سرافاییها و مارکسیستها را در برمی‌گیرد، اما وجه مشترک همه آنها این است که نسبت به نظریه متعارف نئوکلاسیکی<sup>۲</sup> رضایت ندارند. در عین حال دیدگاه‌های تعادل عمومی از نوع *IS-LM* کینزی را هم تأیید نمی‌کنند. چندان هم طرفدار مفسرین نظریات کینزی مثل کلاور که در چارچوب عدم تعادل نظریات کینز را تفسیر کرده‌اند نیستند. بعد کینزیها از نظر منشأ فکری سه گروه هستند؛ یک گروه تفکرشان ریشه در اقتصاد سیاسی کلاسیکی و تفکر مارشال دارد، که مارشال خود تأثیر شگرفی بر کینز داشته است. از این گروه که از نظریه عمومی کینز آغاز کرده‌اند، می‌توان از وینتراب، دیویدسن، کریگل و مینسکی<sup>۳</sup> نام برد. گروه دیگر ریشه در تفکر اقتصاد سیاسی کلاسیکی مارکس دارد و روش تحلیلی آن را سرافا<sup>۴</sup> مطرح کرد و بعدها با ادغام مفهوم تقاضای مؤثر کینزی در کار گیرگانی، برادواج، ایتول، میل گیت<sup>۵</sup> و پاسینتی تجلی کرد. داب و میک<sup>۶</sup> نیز در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نظریات سرافا را به نظریات اقتصاد سیاسی کلاسیک و مارکس ارتباط دادند. ریشه تفکر گروه سوم هم از تفکر سیاسی کلاسیکی شروع شد و از طریق مارکس به کالکی و رایبسون<sup>۷</sup> رسید. کالدور<sup>۸</sup> هم که از طریق نظریه توزیع درآمد کینز در چارچوب یک مدل رشد، نظریه طبقاتی خود را در مورد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ارائه کرد، در همین گروه قرار دارد. گادلی<sup>۹</sup> و همکارانش در دانشکده اقتصاد کاربردی کمبریج که در خصوص ایده تقاضای مؤثر، پیرو کینز هستند، ولی روش تعادل جریانی کینز را نقد کرده و به جای آن بر تعادل انباره‌ای تأکید دارند از همین گروه‌ها هستند. البته گروه

1. Post Keynesian Economics.
2. Mainstream Neoclassical Theory.
3. S. Weintraub, Davidson, Kregel and Minsky.
4. P. Sraffa.
5. Garegnani, Bharadwaj, Eatwell and Milgate.
6. Dobb and Meek.
7. Kalecki and Robinson.
8. Kaldor.
9. Godly.

کالکی، رابینسون و کالدور از همه مشهورترند. هدف عمده بعد کینزیها این است که در خارج از چارچوب نئوکلاسیک و دستگاه *IS-LM*، امکان بیکاری غیر ارادی و ضرورت و مؤثر بودن سیاستهای تثبیت را توجیه کنند، اینها با لحاظ ایده کمبود تقاضای مؤثر کینز و با تأکید بر پایه‌های خرد اقتصادی مباحث کلان و توجه به اثرات توزیعی رشد و توسعه سعی داشته‌اند با تأکید بر نقش زمان، اطلاعات نامتقارن، نااطمینانی و ریسک و نقش چارچوبهای نهادی و روابط اجتماعی برای تحلیلهای کلان پایه‌های خرد غیر نئوکلاسیکی ارائه کنند.

لذا، مشارکت ایده‌های این اقتصاددانان به‌عنوان بعد کینزی در روند تحولات نظریات کلان این است که آنها رقابت ناقص را به‌عنوان چارچوب قیمت‌گذاری عوامل اقتصادی به مدل‌های کلان معرفی کردند، نااطمینانی و ریسک را به‌عنوان عاملی که حتی در صورت انعطاف قیمت‌ها می‌تواند موجب انحراف متغیرها از مقادیر تعادلی آنها شود، به بحث‌های کلان معرفی کردند. بحث توزیع درآمد و انباشت را نیز در تحلیلهای کلان با نگاههای جدید مطرح کرده‌اند، اما به لحاظ گستردگی نظرها و وجوه تفرق زیاد میان آنها نمی‌توان این گروه را با کلاسیکهای جدید و یا کینزیهای جدید و یا حتی پول‌گرایان مقایسه کرد.

## ۶. جمع بندی

در واقع، با مروری بر شرایط ضرورت یافتن اقتصاد کلان و مکاتب مختلف اقتصاد کلان چندین نظریه متفاوت را در شرایط تاریخی و اقتصادی متفاوت با فروض و اصول موضوعه متفاوت بررسی کردیم. به نظر می‌رسد این مکاتب هیچ کدام با یکدیگر ناسازگار نیستند، جز اینکه هر کدام ناظر به شرایطی خاص است و وقتی شرایط خاص یک نظریه تغییر کرد، آن نظریه هم تغییر می‌کند. به قول ویکسل، هیچ ایده‌ای وجود ندارد که به تأیید علمی دست یافته باشد مگر اینکه با دیدگاه دیگری که از سوی صاحب‌نظران مشهور تأیید می‌شده مورد انتقاد قرار نگیرد. در تمام رشته‌های علوم این مخالفتها به پایان می‌رسد، تنها در رشته اقتصاد است که این وضعیت جدال، دائمی به نظر می‌رسد. مطالعه نظریات و مکاتب مختلف در شرایط متفاوت قدرت تحلیلی و استنباط به دانشجویان اعطا می‌کند که می‌توانند در مورد محیط اقتصاد ایران با درکی بهتر از نظریات، مطالعه و تحلیل انجام دهند.

## منابع

- برانسون، ویلیام، اچ. (۱۳۷۲). *نظریه اقتصاد کلان*. ترجمه عباس شاکری، نشرنی، تهران.
- روستو، والت، ویتمن. (۱۳۷۴). *نظریه پردازان رشد*. ترجمه دکتر مرتضی قره‌باغیان، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی تهران.
- کریستال، ک، الک و پرایس سایمون. (۱۳۷۶). *اختلاف نظرها در اقتصاد کلان*. ترجمه دکتر مهدی تقوی، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.
- گریفین، کیت. (۱۳۷۵). *راهبردهای توسعه اقتصادی*. ترجمه حسین راغفر و محمد حسین هاشمی. نشر نی، تهران.
- مشیری، سعید. (۱۳۸۰). *مروری بر تحولات آموزش و پژوهش در اقتصاد کلان در جهان و ایران*. مجموعه مقاله‌های اولین همایش دستاوردهای آموزش و پرورش علم اقتصاد در ایران، دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- Benassi Corrado. Chirco Alessandra. Colombo Caterina. (1992). *The New Keynesian Economics*. Blackwell Publishers Inc.
- Brown, S.W. (1988). *Macroeconomics*. University of Puget Sound, Prentice-Hall International.
- Cudington, J. and etal. (1984). *Disequilibrium Macroeconomics In Open Economies*. Blackwell.
- Davidson, P. (1972). A Keynesian View of Friedman's Theoretical Framework for Mone Tary Analysis, y. P. E. Vol,80, September/October, PP. 865-881.
- Dornbusch, R. and Fischer,S. (1992). *Macroeconomics*. McGraw-Hill.
- Fridman, M. (1959). The Demand for Money: Some Theoretical and Empirical Results. *Journal of Political Economy*, PP. 327-351, August.
- Gerrard, B. (1996). Competing Schools of Thought In Macroeconomics. *Journal of Economic Studies*,V,23, No.1, PP. :73-96.
- Hall, R. and Taylor,J.B. (1988). *Macroeconomics Theory Performance and Policy*. Norton & Company.
- Kydland,F. and Prescott,E.C. (1982). Time to Build and Aggregate Fluctuation, *Econometrica* 50, November, 1345-70.
- Lipsy, R.G. (1960). The Relation Between Unemployment and the Rate of Change of Money Wage Rates in the United Kingdom 1861-1957: A Further Analysis. *Economica*, NS, 27, PP.1-31.
- Long,J.B. and Plosser,C.I. (1983). *Real Business Cycles Journal of Political Economy* 91, February, PP.39-69.
- Mansfield. (1994). *Applied Microeconomics*. W.W Norton, P.510.
- Minford, P. (1992). *Rational Expectations Macroeconomics*. Blackwell.



- Ott David J. Ott Attiat, Yoo, F. and Yang, H. (1975). *Macroeconomic Theory*. McGraw-Hill, Inc.
- Philips, A.W. (1958). The Relation Between Unemployment and the Rate of Change of Money Wage Rates in the United Kingdom 1861-1957. *Econometrica*, Vol. 25, PP.283-99.
- Romer, D. (1996). *Advanced Macroeconomics*. McGraw-HILL.
- Stiglitz, J. (1987). The Causes and Consequences of the Dependence of Quality on Price. *Journal of Economic Literature*, March.
- Taylor, L. (1991). *Income Distribution, Inflation and Growth; Lectures on Structuralist Macroeconomic Theory*. The MIT Press.

